هو العلیم

در بارهٔ کتاب افق وحی

و شیوهٔ صحیح نقد

بیانات

آیة الله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی

قدّس اللّه سرّه

أعوذ باللَه من الشّيطان الرّجيم

بِسمِ اللَه الرَّحمَنِ الرَّحيم

الحَمدُ لِلَّه ربِّ العالَمينَ

و الصّلاة و السّلامُ على سيّدنا و نبيّنا أبي‌القاسمِ محمَّدٍ

و علَى آلِهِ الطيّبين الطّاهرين و اللعنة علَى أعدائِهم أجمَعينَ

توضیحاتی در باره تألیف کتاب *افق وحی*

اجازه‌اش (کتاب *افق وحی*) خیلی دیر آمده بود؛ بعد معلوم شد که ـ بعضی‌ها که پیگیر بودند ـ ارشاد به اینها گفته بود که ما کتاب‌های ایشان[1] را و کتاب‌های پدرشان را باید کلمه به کلمه بخوانیم تا بعد اجازه بدهیم! یکی کتاب‌های خود ایشان و یکی پدر ایشان! گفتیم: عیب ندارد بخوانند! بیشتر استفاده [می‌کنند]. ما برای خواندن نوشتیم و می‌نویسیم، نه برای همین طور روی طاقچه گذاشتن! همه باید بخوانند، همه باید مطلب دستشان بیاید. این‌طور هم که نمی‌شود.

من جداً عرض می‌کنم، قسم می‌خورم که مطالبی را که می‌گویم یا می‌نویسم برای طیف خاصی نمی‌گویم! برای تک‌تک افراد این جامعه می‌گویم؛ چه کاسبش، چه مهندسش، چه دکترش، چه مجتهدش، چه افراد عادی‌اش، چه نظامی‌اش، چه انتظامی‌اش، چه ارتشی، چه سپاهی، چه بسیجی، چه امنیتی، همهٔ افراد، هر کسی که اسم آدمی و انسان، این حیوان ناطق، بر او صادق است این مطالب برای اوست و هیچ اختصاص به طیف خاصی ندارد.

و این‌طور نیست که فقط این مطالب منحصر و مختص به یک قشر خاص باشد. هر کسی که روزنه‌ای از فطرت در درونش هنوز سوسو می‌زند، او می‌تواند مخاطب این افکار ما باشد، می‌تواند مخاطب این مطالب باشد. مگر اینکه به کلی دریچه به‌واسطهٔ تعلّقات و مسائل و تعیّنات و دیگر امور دنیا و نفسانیات و اینها بسته شده باشد. آن یک مطلب دیگری دارد و آن هم در همه اصناف هست، در همهٔ اشکال هست.

---

[1] آیة الله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی قدّس اللّه سرّه

آسیب‌شناسی نقدهای موجود نسبت به مطالب دکتر سروش

من خیلی در این قضیّه مردّد بودم که اصلاً نسبت به این مسئله، جواب بدهیم، ندهیم؟! در چه حدّی جواب بدهیم؟! و اصلاً قصدم از اول این بود که مقاله بیش از پنجاه، شصت صفحه نشود، و فقط به یک مطالبی [کلی اکتفا شود]. وقتی پاسخ بقیّهٔ آقایان را دیدم، دیدم عجب! کارمان درآمد. حالا به‌جای اینکه به یک نفر بیآئیم جواب بدهیم باید به عدهٔ کثیری در این زمینه جواب [بدهیم]. جواب‌هایی که خود آنها دادند هزار تا اشکال ایجاد می‌کند.

آقای کذا آمده می‌فرمایند که اصلاً اشعار مولانا "منبسط بودیم و یک گوهر همه" این با مبانی توحیدی قرآن سازگار نیست! دست شما درد نکند پس این قضیهٔ عالم ذر و فلان و ﴿أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُواْ بَلَىٰ﴾[1] [چه بوده است؟!] چطور همه گفتند: بَلیٰ؟! آیا در قرآن شمر و یزید از این ﴿قَالُواْ بَلَىٰ﴾ استثنا شد؟! یا عمر و ابوبکر استثناء شد؟! یا عبیدالله بن زیاد و صدام و یا بقیّه استثنا شد؟! یا اینکه ﴿قَالُواْ بَلَىٰ﴾ به همه برمی‌گردد؟! به همهٔ ذریهٔ آدم برمی‌گردد؟! خب این همین معنای منبسط بودیم است. این عبارة أخری [همان است،] آن آیهٔ قرآن است، این به شعر است. آنجا همه اعتراف به توحید و به ربوبیت و اینها بود. همهٔ اختلافات به رجوع به کثرات و تکالب بر دنیا و تعلق نفس به این عالم ماده برمی‌گردد! [اگر] همین دوباره برگردد و ماده و نفس و اینها سلب بشود، دوباره همان مسئله ﴿قَالُواْ بَلَىٰ﴾ به حال خودش باقی‌ست.

یا وقتی آقای کذا، ایشان می‌فرمایند که این «**کان الله ولم یکن معه شیء و الان کما کان**[2]» این اصلاً مستندش صحیح نیست! چند سند من برای این آورده‌ام؛ چطور شما یک‌هم‌چنین حرفی می‌زنید و می‌گویید این روایت سندش صحیح نیست؟!

حالا این روایت را شما قبول نمی‌کنید، احادیث نهج البلاغه را چطور قبول می‌کنید؟! سایر مطالب توحید امام رضا علیه السّلام را چطور شما می‌پذیرید؟! آخر با اینکه سندش درست نیست که نمی‌توانی این را رد کنی!

علاوه بر آنکه این [روایت] عین مبانی فلسفی و حکمی است. حالا شهود و عرفان به‌جای خودش، اصلاً به عرفان و شهود کاری ندارد. روایتی است که منطبق بر این مسئله است. جدای از اینکه مطلب دیگری نبود. اینها اشکال است. این را چه باید کرد؟!

---

[1] سوره اعراف (۷) آیه ۱۷۲

[2] رجوع شود به *افق وحی*، ص ۵۹۱.

محورهای اصلی اشکالات دکتر سروش

اگر بنده بیایم به یک قِسم از مسئله بپردازم در حالی که سایر مسائل لنگ بماند، مثل این است که انسان صحبت نکرده است، حرفی نزده است. لذا بنا را بر این گذاشتیم که دیگر شروع کنیم و وقتی که محوریت اشکال را دیدم، دیدم که به این سه قضیّه برمی‌گردد: یکی توحید افعالی و یکی مسائل مربوط به علم و بعد هم که بالخصوص مسئلهٔ مربوط به وحی به این برمی‌گردد و سایر [مواردی که هست].

آقای کذا آمده می‌فرمایند که همهٔ اینها به‌خاطر افکار صوفیانه‌ای است که دارد. عجب! خب بنده بیست و پنج سال است در این افکار دارم غوطه می‌خورم چطور یک‌هم‌چنین خروجی‌هایی از ما درنیامده که بیاییم وحی را انکار کنیم! نمی‌دانم وحی را مطابق با فهم بشری بدانیم! بلکه از آنچه که شما می‌دانید هم بالاتر است که حتی فکر و عقل شما هم نمی‌رسد! مگر ما در افکار صوفیانه توغّل نداشتیم؟ بنده تمام مطالب عرفا را مطالعه کرده‌ام، تمام نوشته‌ها را مطالعه کرده‌ام، تمام مسائل صوفی و غیر صوفی همه را دارم، همه را دیدم! تمام [آنها] را بنده مطالعه کرده‌ام. بنده از اینجا تا سقف، من کتب صوفیه خوانده‌ام چطور در ذهن من یک‌هم‌چنین افکاری نیامده است؟! چطور علامه طباطبائی نیامد؟! پدر ما نیامد، آقای قاضی نیامد، بزرگان از عرفان اینها هیچ‌کدام نیامده است؟! آخر این چه دلیلی دارد که ما هرجا که ـ گفتم در آنجا ـ در هر نقطهٔ از منظومه شمسی اشکال پیدا بشود بر سر عرفان ما چوبش را بکوبیم؟! آخر این حرف‌ها چه دلیلی دارد؟ خب یعنی چه؟! آدم درست صحبت بکند! نه خودش مورد تمسخر قرار بگیرد و مردم و دانشگاهی‌ها به او هِرهِر بخندند و نه‌اینکه بالأخره بیشتر بر مشکلات اضافه نکند. این یک!

ثانیاً: حالا مگر ایشان ـ آن آقایی که این اشکالات را می‌کند ـ مگر چقدر نسبت به مسائل صوفیانه اطلاع دارد؟! هیچ [اطلاعی ندارد] آقا! دو در صد بقیّه!

تأثیر منفی وارد شدن در فضای بی‌دینی غرب

خب این به یک سری از مسائل برمی‌گردد، به معلومات انسان برمی‌گردد، به عدم اطلاع انسان برمی‌گردد و چیزهای دیگر و مسائل دیگری که این مسائل ضمیمه می‌شود. محیط، فضا بسیار بسیار مؤثر است!

یکی از خطرات بسیار بزرگی که همیشه مرحوم آقا همه را برحذر می‌داشتند از اینکه انسان به آن خطر مبتلا نشود وارد شدن در فضای بی‌دینی غرب است! آدم فضایش را عوض کند، برود در آنجا اقامت و سکونت کند. در خیابان راه می‌روی افکارت عوض می‌شود، اصلا همین که در خیابان راه می‌روی؛ اصلاً با کسی هم حرف نمی‌زنی اصلاً با هیچ‌کس حرف نمی‌زنی! [اما] فضا فضای مسموم است. اصلاً اکسیژن در آنجاها با آن اکسیژنی که در اماکن متبرکه است یا حتی اماکن عادی فرق می‌کند. فرض کنید مثل همین ساوه، مثل قم و طهران ـ باز طهران یک خُرده خراب شده، اوضاعش خیلی خراب شده است ـ مثلاً قم، مشهد، شهرهای عادی

مثلاً اصفهان، شیراز، این‌طرف آن‌طرف یا حتی جاهایی که این خصوصیّات را ندارد ولی بالأخره یک مردمِ مسلمانِ عادی [در آنجا] زندگی می‌کنند، فضا اصلاً تغییر می‌کند. این یک چیز واقعی است. یعنی واقعیت این است که شما نمازی که در اینجا می‌خوانید با نمازی که درآنجا می‌خوانید تفاوت دارد. حالا می‌گویید: نه، بروید ببینید! فرق می‌کند. قرآنی که اینجا می‌خوانید ـ همان آیات است ـ بروید آنجا بخوانید می‌بینید قرآن با هم فرق می‌کند؛ مثل اینکه قرآن برای یکی دیگر نازل شده است! فضا مسموم است.

خب حالا فردی که پشتش به جایی بند نیست، اگر جهل او نسبت به مبانی مزید بر علت شود [دیگر چه خواهد شد؟!] حالا یک وقت آدم [در آن فضای مسموم] می‌رود، حتی پشتش هم بند نیست [اما] بالأخره یک مسائلی را به عنوان اصول موضوعه پذیرفته‌است، آنها دائماً به او تلنگر می‌زند، دائماً نهیب می‌زند؛ حواست را جمع کن ببین چه شد؟! مواظب باش! چه و چه! درعین‌حال تأثیر هم دارد، بی‌تأثیر نیست. حالا اگر کسی سواد نداشته باشد، از آن‌طرف هم برود در آنجا و از آن‌طرف مسائل دیگر هم ضمیمه شود، دیگر چه از آب در می‌آید؟! این یک مسالهٔ خلاف توقع و غیر متوقعی نیست.

این مسئله [اجازهٔ ارشاد] مشکل بود. لذا آنجا آن بنده خدا در [اداره ارشاد] اول طور دیگری بود. بعد آن بنده خدایی که در همان ارشاد بود به من تلفن کرد؛ نیم ساعت با ما چانه زد که آقا تو را به خدا، تو را به پدرت، [اینها را نمی‌شود اینطور چاپ کرد]. گفتم خیلی خب حالا که خیلی [مسأله دارید]، شما آن [مطالبی] را که به نظرتان می‌رسد مشخص بکنید من آنها را عوض می‌کنم. یک جملاتی که تند است و... . هشت مورد را ایشان برای ما فرستادند و ما هم تغییر دادیم و آنها هم پذیرفتند و به این کیفیت در آمد.

تأثر پیامبر اکرم از فهم مردم زمان خویش و پاسخ استاد

خود ایشان اصرار داشت بر اینکه بالأخره ملاحظهٔ جوّ و رعایت افرادی را که نمی‌توانند به این زودی از آن تمایل دست بردارند، باید بشود. گفتم که ما نمی‌خواهیم که حقد و کینه‌مان را خالی کنیم و چه‌کار کنیم و... ما فقط می‌خواهیم یک مسئله را برسانیم و آن اینکه ایشان فرد منصفی در قضاوت نیست! این مسئله هست و این قضیّه باید برای افراد روشن بشود. البتّه با طرح مسائل علمی، نه ادعا و شعار، که دادند! نه! [با دلایل] محکم، دلیل هم از نظر فلسفی، هم از نظر تاریخی و هم از نظر سایر مبانی حجّیت، حتی شهود و اینها همه باید روشن بشود.

من در آنجا آوردم؛ گفتم: ایشان می‌گویند: «پیغمبری که در آن زمان بوده این متأثّر از اطلاعات اقوام و قبایل خودش است و به اندازهٔ فهم زمان خودش می‌فهمد».

گفتم: ـ بعد از هزار و چهارصد سال، بالای منبر مسجد قائم ـ پدر من که یک شاگرد این مکتب هست، چهل سال قبل از این سلول‌های بنیادین و این برنامهٔ ژن و شبیه سازی و فلان و این چیزهایی که در آوردند،

پدر بنده چهل سال قبل گفت:

عن‌قریب خواهد رسید روزی که از یک سلول پوست، یک انسان درست کنند!

نه به او وحی شده، نه کتاب برایش نازل شده است.

بنده با همین گوش خودم شنیدم و بسیاری از رفقا هم بودند. در یکی از روزهای ماه رمضان ایشان سوره یس را آن سال داشتند تفسیر می‌کردند که: ﴿أَوَ لَمۡ يَرَ ٱلۡإِنسَٰنُ أَنَّا خَلَقۡنَٰهُ مِن نُّطۡفَةٖ فَإِذَا هُوَ خَصِيمٞ مُّبِينٞ * وَضَرَبَ لَنَا مَثَلٗا وَنَسِيَ خَلۡقَهُۥۖ قَالَ مَن يُحۡيِ ٱلۡعِظَٰمَ وَهِيَ رَمِيمٞ * قُلۡ يُحۡيِيهَا ٱلَّذِيٓ أَنشَأَهَآ أَوَّلَ مَرَّةٖۖ وَهُوَ بِكُلِّ خَلۡقٍ عَلِيمٌ * ٱلَّذِي جَعَلَ لَكُم مِّنَ ٱلشَّجَرِ ٱلۡأَخۡضَرِ نَارٗا فَإِذَآ أَنتُم مِّنۡهُ تُوقِدُونَ * أَوَلَيۡسَ ٱلَّذِي خَلَقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضَ بِقَٰدِرٍ عَلَىٰٓ أَن يَخۡلُقَ مِثۡلَهُمۚ بَلَىٰ وَهُوَ ٱلۡخَلَّٰقُ ٱلۡعَلِيمُ * إِنَّمَآ أَمۡرُهُۥٓ إِذَآ أَرَادَ شَيۡـًٔا أَن يَقُولَ لَهُۥ كُن فَيَكُونُ * فَسُبۡحَٰنَ ٱلَّذِي بِيَدِهِۦ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيۡءٖ وَإِلَيۡهِ تُرۡجَعُونَ﴾[1]

می‌گفتند: «در قضیّه حضرت عیسی، عجب نیست! در داستان حضرت عیسی، که بالأخره مادر داشته [عجب نیست]! عن‌قریب با تکنولوژی بشر [به جایی] خواهد رسید که شما خواهید دید که از یک سلول یک پوست، حتی از یک سلول یک پوست یک انسان درست می‌کنند و این حکایت از چه مسائلی می‌کند، که این دیگر بماند!»

البتّه ایشان آنجا نگفتند ولی بعد یک شبی که ما با هم در یک جایی بودیم، همین بحث مطرح شد و اصلا ایشان مسائلی گفتند برای اسرار عالم خلقت و اسرار وجود که گیج کننده است؛ که چگونه اینها به هم پیوسته است. اصلاً ما آن شب چیزهای عجیبی از ایشان شنیدیم. آن هم مدام احاله دادند: «حالا خواهید دید، حالا خواهید دید!»

[در آن کتاب] گفتم ما دیدیم، بفرما! گفتم: این آقا که نه وحی به او آمده است، نه کتاب و حدیث و فلان و مثل ائمه! یک شاگرد مکتب امام صادق علیه السّلام بوده است. [اما یک شاگرد] درست، نه شاگرد کلک! نه شاگردی که بخواهد مردم را به خود دعوت کند، نه! آن شاگرد هیچ چیزی گیرش نمی‌آید، هیچ! اگر هشتاد سال که سهل است، هشتصد سال هم عمر بکند تمام بر تفرعُن و بر أنانیتش افزوده خواهد شد که کم نخواهد شد! او نه!

حقیقت شاگردیِ امام صادق علیه السلام

شاگردِ درست امام صادق علیه السّلام که پا جای پای او بگذارد، هرچه را که او می‌گوید گوش بدهد ﴿وَلَا يَخَافُونَ لَوۡمَةَ لَآئِمٖ﴾[2]. فقط به‌دنبال این باشد که ببیند امام معصوم چه گفته است و بس، تمام شد! نتیجه‌اش

---

[1] سوره یس (۳۶) آیات ۷۷ الی ۸۳

[2] سوره مائده (۵) آیه ۵۴

هم همین است ؛ نتیجه‌اش هم این است که ما می‌بینیم و مطالبی [که از ایشان می‌شنویم]. چشمش باز می‌شود، مسائل آینده و چیزهای دیگری را می‌بینید که هر کسی از دوستان ما از آنچه را که از ایشان شنیده یک انبان دارد. خود بنده، کاغذهایی که من از ایشان نسبت به مسائل مختلف و غیبیات و اینها شنیدم به سقف می‌رسد، منتهی ایشان اهل کتمان بوده و به هر کسی این مسائل را نمی‌گفته است!

اتفاقاً آنجا هم آورده‌ام که نه با صرف درس خواندن، بلکه با تربیت و تهذیب سلوکی و مراقبه انسان به این جایی می‌رسد که می‌تواند اطلاع پیدا کند، اشراف پیدا کند، بر همه حقایق و مبانی می‌تواند مطلع باشد.

در غیر از این‌صورت نه! فقط یک سری حفظیاتی است که [نتیجه‌اش را] داریم می‌بینیم. حفظیاتی را سرهم می‌کنند و این حرف‌ها. می‌رود تا جایی‌که دیگر فتوی هم صادر می‌شود که زن بدون اجازهٔ شوهر حتی با نهی شوهر می‌تواند در این زمان به مسجد برود! به‌به! خب آن حفظیات بدون آن قضیّه، کار را به اینجا می‌رساند که زن که بدون اجازهٔ شوهر حرام است از منزل بیرون بیاید، چون در این زمان مساجد باید پر شود [جایز است بیاید]! مساجد از چه پر شود؟! از حکمِ خلاف ما انزل الله پر شود؟! مساجد برای این است؟ خالی می‌شود که بشود! مسجد برای چیست؟! مسجد برای این است که <ما انزل اللهما انزل الله﴿إِنَّمَا يَعۡمُرُ مَسَٰجِدَ ٱللَّهِ مَنۡ ءَامَنَ بِٱللَّهِ وَٱلۡيَوۡمِ ٱلۡأٓخِرِ ﴾[1]. ایمان به خدا یعنی ایمان به احکام الله، ایمان به ما انزل الله نه ایمان به خلاف ما انزل الله! طبق روایت امام صادق علیه السّلام، آن زنی که برخلاف اجازهٔ شوهر از منزل بیرون بیاید، ملائکه او را لعنت می‌کند تا وقتی که دوباره به منزل برگردد![2] تازه [می‌گویند] اگر منع هم بکند باید برود، مسجد پر شود!؟ [یعنی چه که] مسجد پر بشود؟!

تلمیذ: وزیر زن چه می‌شود؟ وزیر زن؟

استاد: حالا دیگر. تو رو خدا ما در مسائل سیاسی [وارد نکنید]، خودمان [مسائلی داریم]

تلمیذ: شرعی عرض می‌کنم؟

استاد: شرعی، همچین عینش را هم غلیظ کردند که اصلا از ده تا مرد هم واجب‌تر است، آمدن و [شرکت] کردن! دیگر برای من و شما که قضایا روشن است؛ حالا باید برای دیگران توجیه بشود.

اینها از کجا درمی‌آید؟ این مسائل از کجا درمی‌آید؟ این قضیّه چرا این‌طور است؟

چون به‌خاطر اینکه ما شاگرد امام صادق نیستیم آقا! شوخی هم نداریم! شوخی نداریم! مسائل را فقط بسیط می‌سنجیم ظاهر می‌سنجیم، از خودمان می‌آییم نظر می‌دهیم، فتوی می‌دهیم. این‌طور می‌آییم [مطرح] می‌کنیم. عجب! آیا قضیّه این است؟ مسئله این‌طور است؟

---

[1] سوره توبه (۹) آیه ۱۸

[2] رجوع شد به الکافی، ج ۵، ص ۵۰۶

آیا از خطبه خوانی حضرت زینب، جواز حضور زن در اجتماع ثابت می‌شود؟

می‌آیند می‌گویند که حضرت زینب در[کاخ] ابن زیاد و یزید سخنرانی کرد و جلوی مردم سخنرانی کرد [پس حضور زن در اجتماع] اشکال ندارد! پدر ما می‌فرمود: «حضرت زینب شصت سال سنش بود در این شصت سال چند مورد در تاریخ داریم که آمد جلوی مردها در مسجد مدینه و [جاهای دیگر] با مردها حرف زد؟! فقط به بارگاه یزید و ابن زیاد چسبیدند.»

وقتی که اُسرا را این‌طوری بردارند ببرند که همه دارند نگاه می‌کنند و هیچ کسی هم نیست حرف بزند! خب چه کسی باید اینجا حرف بزند؟ خب ایشان باید بلند شوند حرف بزنند، آبروی همه را بردارد ببرد؛ همه را رسوا کند. ولی آیا در تمام مدت عمرِ حضرت زینب با تمام فراز و نشیب‌های مسائل اجتماعی یک مورد کسی سراغ دارد که برای مردها جلسه گذاشته باشد و بیاید نگاه کند و خودش هم آرایش کند و زیر ابرو بردارد و سرخاب کند و بعد برای مردم حرف بزند، بعد هم شیخ‌ها همین‌طوری نگاهش کنند به‌به به‌به؟!

آیا یک‌هم‌چنین مسائلی بوده است؟! دین پیغمبر را به بازی گرفتند. خودمان هم اسممان را مبلّغ گذاشته‌ایم! آیا شریعت این است ؟!

اسوۀ ما در این دوران چه کسی است؟ اسوۀ ما حضرت زینب است، امام سجاد است، امیرالمؤمنین است، پیغمبر است، امام صادق است!

اسوۀ ما پیغمبر است که فرمود: «اگر سجده بر غیر از خدا جایز بود می‌گفتم زن بر مرد سجده کند»[1]؛ این کلام پیغمبر است یا کلام دیگران که حتی با منع شوهر هم باید بیاید و مساجد را پر کند؟! پر از چه کند؟! پر از کدورت، پر از ظلمت!

در آن مسجدی که زن بدون اجازۀ شوهر بیاید و با منع شوهر بیاید، آیا دیگر در آن مسجد نورانیّت پیدا می‌شود؟! آیا ملائکه [حضور پیدا می‌کنند؟!] نه‌خیر آقا، در آن مسجد دیگر شیطان است که از پشت بلندگو دارد حرف می‌زند؛ دیگر رحمان آنجا جا ندارد! رحمان در آنجایی است که بر وفق سنت رسول خدا عمل شود.

آیا تفریق صلوات یومیّه، شعار شیعه است؟

یکی از دوستانی که الآن در همین‌جا در همین مجلس هست، خود ایشان می‌گفت وقتی که در یک جلسه‌ای بودند در منزل یکی از مراجع و این حرف‌ها که فوت کرده است؛ آقای مرجع ـ بعد از نود سال ـ

---

[1] الکافی، ج ۵، ص ۵۰۸: ... فَقَالُوا يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّا رَأَيْنَا أُنَاساً يَسْجُدُ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ: لَوْ أَمَرْتُ أَحَداً أَنْ يَسْجُدَ لِأَحَدٍ لَأَمَرْتُ الْمَرْأَةَ أَنْ تَسْجُدَ لِزَوْجِهَا»

ایشان می‌فرمودند: «گرچه تفریق صلوات، مطابق با سنت رسول خداست ولکن چون الآن این [جمع بین الصلاتین] به شعار شیعه تبدیل شده است ما باید صلوات را مُفرّقاً نخوانیم، باید جمع بخوانیم تا این شعار شیعه محفوظ بشود!» گفتم به‌به! دست شما درد نکند. آیا برخلاف سنت رسول خدا شیعه باید شعار بدهد؟! خاک بر سر شیعه که روزی برسد و برخلاف دستور امام صادق [کاری انجام بدهد]. ببینید کار مرجعیّت ما به کجا دارد می‌رود؟! آقا این مسائل هست! ما به دستور امام صادق باید عمل بکنیم یا اینکه شعار شیعه را نگه داریم؟ شیعه کیست؟! آن شیعه، شیره است نه شیعه که بلند شود بیاید [خلاف سنت رسول الله کاری بکند]

صحت نظر اهل تسنن در تفریق صلوات

خود بنده با اهل‌تسنّن در مکّه، جلوی کعبه، که با آنها صحبت می‌کردم، همین مسئله تفریق صلوات را گفتم. به ایشان گفتم که در اینجا حق با شماست. شوخی نداریم! امام صادق نمی‌گوید: نه نه! بیا بیخود انکار کن؛ چون تو شیعه هستی مبادا از دسته بیافتی! مبادا جا را خالی بکنی. نه بیا و بکوب.

گفتم صحیح است، درست است که رسول خدا در بعضی از اوقات حتی طبق تصریح صحاح نماز مغرب و عشا را به‌خاطر مسائل اجتماع می‌خواندند؛ در سفر، منةً علی العباد و تسهیلاً علی المکلفین؛ با همدیگر، جمع می‌خواندند لذا در سفر اشکال ندارد، ولی اصل و اساسِ سنت بر این بوده است [که جدا خوانده بشود].

حتی خواندن نماز عشا دیرتر از وقت هم باز مستحب است. یعنی الآن نماز مغرب را که انسان به جا می‌خواند، در بعضی روایات داریم حتی از وقت خودش هم دیرتر بخوانیم حتی بهتر است؛ از همان یک ساعت و نیم هم که می‌گذرد بهتر است که یک مقداری انسان باز به تأخیر بیندازد.

[صریحا] گفتم نخیر، حق با شما است. منتهی شما می‌گویید [جمع خواندن] باطل است، ما می‌گوییم نه، باطل نیست، ما این را می‌گوئیم؛ ولیکن الان برخلاف است.

چرا نباید انسان منصف باشد؟! چرا؟! مگر ما کاسه داغ‌تر از آش هستیم؟! دل ما برای شیعه بیشتر می‌سوزد یا دل امام زمان؟! اگر امام زمان به‌جای بنده بود و با آنها صحبت می‌کرد چه می‌گفت؟ حضرت چه می‌گفت؟ می‌گفت نخیر اینکه ما می‌کنیم درست است، همین.

آن فرد می‌گوید آقا بروید طبق مدارک خودتان [ببینید نماز را به جمع خواندن درست است یا به تفریق؟] چطور ما سنی‌ها را محکوم می‌کنیم؟ مگر محکومشان نمی‌کنیم که بروید طبق مدارک خودتان نگاه کنید که اگر علی بر ابوبکر افضل بود، [دنبال علی بروید] و اگر ابوبکر بر علی افضل بود دنبال ابوبکر بروید ما هم دنبال ابوبکر می‌رویم! قبول داریم دیگر! ما با آنها این‌طوری بحث می‌کنیم دیگر!

مرحوم علامهٔ امینی *الغدیری* که نوشت، چه چیزی نوشت؟! همه را از مدارک اهل‌تسنّن آورد؛ گفت: آقا کتاب‌های خودتان است. در کتاب‌های خودتان است بروید نگاه کنید. خب اینکه [در جواب] ماندند برای

چیست؟ برای همین است که ماندند وإلاّ اگر اینطور نبود، اگر از کتب خودشان [دلیل نمی‌آوردند] می‌گفتند شما از کتاب‌های ما دلیل نیاورده‌اید، فایده ندارد، بیخود است، غیر مستند است، ادلهٔ حجّیت کتاب‌های ما این است. خب دیگر در این موارد ما مسلوب‌الحجیّة می‌شدیم. اما نه! از خود کتاب‌های آنها برای این قضیّه [دلیل] می‌آوریم.

حالا اگر اینها بیایند بگویند جنابِ جماعت شیعه! جناب افراد و گروهی که شما خودتان را در همهٔ دنیا برترِ خلایق می‌دانید! آیا در خود احادیث شما نیست که باید تفریق بینِ صلوات کرد؟ ما در همین یک مسئلهٔ جزئی چه جواب داریم بدهیم؟!

می‌گوییم: حالا شعار شده است!

می‌گویند: بسیار خب! حالا آمدیم سر معامله! پس شما اجازه می‌دهید برای‌اینکه چون شعار شیعه شده است اشکال ندارد، ما هم می‌گوییم چون ابوبکر آمده خلیفه شده [و مردم] پذیرفتند پس باید علی را کنار بزنیم. آن‌وقت چه می‌فرمایید؟! حساب حساب، کاکا برادر! می‌آییم با هم معامله می‌کنیم! شما اجازه دادید دیگر! اجازه دادید برخلاف سنت رسول خدا می‌شود نمازها را مجتمعاً و جمعا خواند، ما هم می‌گوییم قبول کردیم و روی چشممان گذاشتیم؛ ما این را می‌پذیریم. سنی‌ها می‌گویند ما هم می‌گوییم حالا متابعت از شیخین و خلفای ثلاثه چون شعار شده است، گرچه می‌دانیم برخلاف تصریح و نصب رسول خدا بوده است ولیکن ما عمل می‌کنیم و شمای شیعه هیچ اشکال نمی‌توانید بگیرید! این به آن در!

ببینید چقدر ما پرت افتاده‌ایم! اینها به‌خاطر چیست؟ اینها به‌خاطر این است که ما از فقه چیزی نفهمیده‌ایم! ما از روایات چیزی نفهمیده‌ایم! ما از امام صادق نفهمیده‌ایم، ما از حقیقت دین چیزی سر در نیاورده‌ام! اینها همه به‌خاطر این مسئله است.

کیفیت احتجاج ائمه با مخالفین

یک شیعه باید بداند که تکلیفش نسبت به مسائل به چه نحو است؛ در بعضی موارد اشتباه کرده باید بپذیرد در بعضی موارد اشتباه نکرده باید دفاع کند؛ هرچه می‌خواهد باشد، باشد! این دلیل ندارد که انسان [در برابر اشتباهی که کرده توجیه کند]

ما در مورد کیفیت احتجاجات ائمه با مخالفین یک‌هم‌چنین روشی را می‌دیدیم. در بعضی موارد هم می‌فرمودند: اینجا مطلب شما درست است، اینجا مطلب شما غلط است، اینجا این‌طور است، اینجا این‌طور[نیست]. چرا؟ چون ائمه میزانشان حق بود و مخاطبشان خدا بود! دیگر در آن جایی که خدا مخاطب انسان باشد، نه عمر و ابوبکری در آنجا راه دارد نه سایر افراد. در آنجا فقط خداست؛ خدا می‌گوید حق را بگو! حتی اگر ابوبکر هم آمده کاری را انجام نداده، نگو کرده است! بگویی کرده است، کار حرام انجام داده‌ای!

ابوبکر است، مخالف است، معاند است، یزید است، هرکه می‌خواهد باشد. یزید است، یزید پسر پیغمبر را به قتل رسانده است، خدا پدرش را هم درمی‌آورد و چه و چه ولی حرام است که ما بگوییم یزید فلان حرف را زد؛ این حرام است! چرا؟ چون یزید می‌گوید من که نگفتم، من پسر پیغمبر را کشتم، بالاترین جنایت را انجام دادم ولی این حرف را نزدم! چرا می‌گویی زده‌ام؟! در وجدانش ما را محکوم می‌کند.

و شیعهٔ امام صادق را کسی نمی‌تواند محکوم کند! در هیچ مرتبه‌ای نمی‌تواند محکوم کند! شیعهٔ امام صادق نقطهٔ ضعف ندارد! بفرما صریح. نه، یزید این را نگفته است. آن کار را کرده است، آن غلط را کرده است، آن زنا را کرده است، آن قمار را کرده است، آن شطرنج را باخته است، سگ باز است، میمون باز است، همه چیز هست، فلان باز هست، از این «باز» هر چه «باز» بگوئید این دارد، ولی این حرف را نزده است، نباید گفت زده است! بگویی زده است آنجا می‌آیی در صف مقابل [حق قرار می‌گیری]، با امام صادق فاصله گرفته‌ای! اما امام صادق می‌گوید همیشه پیش من باش، از من فاصله نگیر! می‌خواهی راجع به پیغمبر حرف بزنی در کنار من باش! چیزی را که پیغمبر نگفته بگو گفته است به‌خاطر من! [این درست نیست].

حکایت جعل روایات در باب فواید سُوَر قرآن

آن آقا درآمده بود کتاب نوشته بود راجع به قرآن، فوائد سوره فلان، فوائد سوره فلان! یک کتابی نوشته بود، من در جایی دیده بودم. یکی از همین افراد، یکی از همین آخوندها، مدتی پیش تقریباً حدود دویست سال پیش بوده است.

بعد یکی از علمای معروف آمده بود گفته بود آقا اینکه تو نوشتی [از کجا آورده‌ای]؟! این اخبار ما ندیدیم؟! کسی که سوره یس بخواند چه می‌شود، کسی که سوره بقره را بخواند [مثلا] خدا ده تا بقره به او می‌دهد، کسی که سوره نساء را بخواند [مثلا] خدا شش نساء اینجا و شصت تا نساء آنجا به او می‌دهد! ـ از این چیزها برداشته بود برای این سوره‌ها نوشته بود.

گفت: آخر ما هم این روایات را خوانده‌ایم پیدا نکردیم! گفت: من دیدم مردم به قرآن تمایلشان کم شده است، میلشان کم شده است گفتم بردارم از این روایات درست کنم که میل مردم به قرآن زیاد شود. به‌به! آخر احمق، به تو چه مربوط است که مردم میلشان به خواندن قرآن کم است یا زیاد.

اینها چیست؟! آن‌وقت این طرز فکر انسان را به اینجا می‌رساند که برای رسیدن به مقصد هر دروغی را توجیه کند! این چیزی که دیروز یا پریروز گفتم [این بود که] طرف بعد می‌رود می‌رود می‌رود اصلاً همه هیکل او سر تا پا دروغ می‌شود، یعنی آن تز و آن مرام و آن تفکر کم‌کم کم‌کم در انسان می‌آید [و همه وجودش را می‌گیرد] امروز در قرآن است، فردا در امام زمان است، پس‌فردا نمی‌دانم در فلان است، پس‌فردا در آقای فلان است! مدام مراتب [بالا می‌رود و به اینجا] می‌رسد دیگر! دیگر بیا کرامت درست کن، حرف درست کن و

دروغ بگو و جعل بکن، مطالبی که گفته می‌شود نصفش را سانسور بکن آنهایی که خوب است به همدیگر بچسبان و ماست مالی کن و درست بکنیم تا یک چهرهٔ بزک کرده [ارائه بدهیم] بعد هم اسمش را اسلام می‌گذاریم! این همان طرز فکر، همان سیره و همان روش است.

امام صادق می‌فرماید: درست انجام دادی، درست؛ خطا کردی باید بلند شوی بیایی بگویی من خطا کردم؛ تمام شد و رفت! نگویی باختی! نه به تو مربوط است، نه به پدر جدّت مربوط است که در اینجا چه می‌شود.

دین‌گریزی، نتیجه عدم صداقت و انصاف

این مملکت و همهٔ ممالک صاحب دارد! صاحبش هم حیّ است، دارد نگاه می‌کند؛ تدبیر دارد. او می‌گوید راست باش، او می‌گوید صادق باش، او می‌گوید با مردم درست باش، صاف باش؛ او [اینها را] دارد می‌گوید. ما چه می‌گوییم؟ ما می‌گوییم صلاح بر این است که نمی‌شود صاف بود، شفاف بود؛ صلاح بر این است! صلاح بر این است که نمی‌شود طور دیگری این‌طور، آن‌طور بود! صلاح بر این است! صلاح! صلاح! صلاح بر این است! آیا این [نتیجه] همان «صلاح بر این است» که روایت درست کردیم که مردم قرآن بخوانند؟! همان «صلاح بر این است»؟! ما هم [می‌گوییم] صلاح بر این است این گفته بشود، آن گفته نشود؛ آن کارِ انجام نشده را بگوییم انجام شده است، آن کار انجام شده را بگوییم نشده است. صلاح بر این است دیگر!

آقا جان مردم که خر نیستند! مردم هم می‌فهمند! نه شما به نتیجه رسیدی، یک! دوم اینکه سایر مسائل از دست رفته است. بالاخره مسئله‌ای مخفی نمی‌ماند. مسئله‌ای در این دوره زمانه مخفی نمی‌ماند. نه شما به مطلب رسیدید؛ به‌خاطر اینکه قضیه مطلبی نیست که بخواهد [کار را] درست بکند و از آن‌طرف وقتی که مردم ببینند که مطلب طور دیگری بوده و بعد طور دیگری ارائه شده است دیگر ایمان از بین می‌رود، اعتقاد از بین می‌رود، باورها از بین می‌رود، باور به صداقت از بین می‌رود؛ آن‌وقت به جایش چیزها و مسائل دیگر می‌آید، همین‌طور جلو می‌آید تا اینکه انسان در فضایی وارد می‌شود که دیگر در آن فضا هیچ روزنه‌ای وجود ندارد.

جایگاه شایسته‌سالاری در سیر و سلوک

از جملهٔ مسائل و اشکالات مهمی که ما بعد از زمان مرحوم آقا با آن برخورد داشتیم همین نکته بود! همین قضیّه بود که چرا باید فردی که دارای شخصیت خاص به خودش هست ـ هرچه ـ در جای یک شخصیت مخصوص و یک موقعیت مخصوص دیگر قرار بگیرد؟! هر کسی در جای خودش، ما نوکر همه هم هستیم؛ هر کسی در جای خودش!

آخر تو که داری می‌آیی و می‌گویی هر ولی‌ای که بعد بیاید قدرت و نفوذ و بصیرت و خبرویت و سعه او بیشتر از ولی قبل است! آخر انسان جاهل، این را برای چه کسی داری می‌گویی؟! می‌خواهی چه چیزی را

ثابت بکنی؟! خب نتیجهٔ این حرف چه می‌شود؟! نتیجه این حرف این می‌شود که بنده می‌گویم بلند شویم بیآئیم ببینیم که بوده یا نبوده است؟ سر و صدا [بلند می‌شود که]وای فلانی دشمن است، وای فلانی چه می‌کند، وای اغتشاشگر است، وای اختلاف ایجاد می‌کند!

وقتی بلند می‌شوند می‌آیند می‌گویند که قرآن ناطق در اینجا است، عکس العمل بنده چیست؟! عکس العمل بنده این است که می‌آیم می‌گویم ما قرآن را باز می‌کنیم اگر توانستند ترجمه بکنند ـ فقط ترجمه ـ بنده اسمشان را قرآن ناطق می‌گذارم! [آن‌وقت می‌گویند]وای ایشان آمده اغتشاش کرده است، وای دارد اخلال می‌کند!

چرا باید دروغ گفت؟! چرا؟! آخر کجای راست گفتن ایراد دارد که ما متوسل به دروغ بشویم؟! خب راست بگوییم، چه چیزی از ما کم می‌شود؟! [راست بگوییم] که آقا ما همین هستیم، سعه ما همین است، ظرفیت علمی ما همین است، اشراف ما بر مطالب همین است.

چرا باید بیائیم به مردم بگوییم که ما بیشتر از مرحوم آقا اطلاع و اشراف بر مسائل داشتیم و داریم! چرا؟! خب نتیجه‌اش این است که بنده می‌آیم می‌نشانم که آقا این چیست؟ [هیچ] تمام شد! خب چرا؟! آدم دلیل ندارد که بخواهد دروغ بگوید.

من آمدم به یک بندهٔ خدایی گفتم که: آقا در این مسئله را شما چه نظر می‌دهید؟ می‌گوید: این است.

گفتم: این، این طور بوده است.

[گفت:] عجب! بسیار خب

گفتم: همین!! پس آن حرف‌ها چه شد؟! این[جواب شما] که به پنج ثانیه هم نرسید! اقلاً یک خُرده کِش می‌دادید دلمان را خوش کنیم؛ این مسئله که به پنج ثانیه نرسید. چرا این حرف‌ها را شما دارید می‌زنید که من بهتر از آقا می‌فهمم؟! [ما که] نمی‌دانیم والله چه بوده است؟!

برخورد مرحوم آیةالله طهرانی با جریان انحرافی بعد ازمرحوم علامه

این قضیّه همه‌جا هست، یعنی مسئله‌ای است که تا وقتی انسان در نفس است این مسئله هست! طرف آمده آنجا ـ با اینکه یک شخصیتی برای خودش است ـ می‌گوید که: بله آقا چه اشکال دارد که یک نفر قرآن ناطق باشد! چرا نباشد؟!

گفتم: عجب، بسیار خب! گفتم: شما معنای قرآن ناطق را می‌دانید چیست؟! [در جواب] ماند. گفتم اگر می‌دانی به من بگو اگر نمی‌دانی به تو بگویم ـ در لبنان بودیم ـ هیچ چیزی نگفت.

گفتم ما آن فردی را قرآن ناطق می‌دانیم که بتواند بر هفتاد بطن قرآن اطلاع داشته باشد! و الآن هم فقط امام زمان علیه السّلام است! نه بنده و نه غیر بنده! بنده نمی‌دانم! درست شد؟ گفتم تا اینجاش روشن شد؟!

کسی که آن امیرالمؤمنینی که گفت که من قرآن ناطقم [آن قرآن‌ها را] با تیر بزنید، او منظورش اطلاع بر ترجمه آیات نبود، عبدالله بن مسعود هم بلد بود آن آیات را بخواند. آن قرآن ناطقی که گفت بزنید، یعنی من آن باطن قرآن به من است و آن قرآن بدون من فقط یک مشت مرکب است.

گفتم: قرآن ناطق به آن می‌گویند که بر هفتاد بطن آیات، اطلاع داشته باشد درست؟! حرف نداریم؟!

گفت: نه

گفتم: من ایشان را می‌آورم جلوی ما سه تا، کسی دیگر هم نباشد، اگر توانست ترجمه کند من به او قرآن ناطق می‌گویم!

خب من حرف خلاف زدم، فحش دادم، سبّ کردم، چه‌کار کردم؟

ایشان از این جلسه به خانه‌اش می‌رود تلفن می‌کند به...[و می‌گوید:] آقا اگر بدانید ایشان پشت سر شما چه می‌گوید، اگر بدانید چه فتنه‌ای [دارد درست می‌کند]

عجب! آقا مگر من چه گفتم؟! مگر من چه گفتم؟! گفتم اگر شما می‌گویی قرآن ناطق است، بسم الله! من، شما، او، کسی دیگر هم نباشد. خب من می‌پرسم. اصلاً از بسم الله الرّحمٰن الرحیم شروع می‌کنیم. صاف بسم الله الرحمن می‌گویم: الف بسم چرا در اینجا حذف شده است، باید حذف بشود یا نه؟ یک بحث ادبی می‌کنم. چرا در بعضی موارد هست چرا در اینجا نیست؟ خصوصیت اینکه در اینجا حذف شده چیست؟ «باء» چرا باید به «اسم» بچسبد؟ همین تمام شد و رفت! به «الرحمن» و فرقش با «رحیم» و مقام جامعیت و مقام خاص اصلاً هیچ [نمی‌پرسم]، [فقط] همین صاف! قضیه دیگر تمام است! دیگر مشکل نداریم. چرا آدم این‌طرف آن‌طرف بزند؟

آن فرد خاص همین‌طور به ما نگاه کرد. گفتم: آقا یک حرفی بزن، یک فحشی بده، آخر یک چیزی بگو! خب این حرف من و ادعای من! خب چه شد؟ نتیجه چه شد؟! [تماس گرفت که] آقا اگر بدانید چه می‌کند. عجب!

نمونه‌های تاریخیِ انحراف بعد از اولیاء الهی

همین مسئله را می‌بینیم که در طول تاریخ هست؛ همیشه بوده؛ همیشه افراد در مواجهه [با حق اینطور بوده‌اند]. ما باید مواظب باشیم، ما باید مواظب باشیم که خطر ما را نگیرد! اینها برای ماست نه تعییب دیگران. إن‌شاءالله خدا همه را هدایت کند و دستشان را بگیرد. ولی انسان این مسائل را که می‌بیند واقعاً می‌ترسد! چه کسانی این مطالب را درست کردند؟! کسانی که سال‌های سال پیش همین بزرگان بودند! همین‌ها پیش بزرگان بودند؛ همین‌ها وقتی که مشهد می‌آمدند از مرحوم آقا وقت خاص می‌گرفتند و بنده شاهدم یک ساعت، یک ساعت می‌نشستند حرف می‌زدند. همین‌ها وقتی که آقا صحبت می‌کردند اشک مثل ناودان از چشم‌هایشان

همین‌طور پایین می‌آمد و بنده برای اینها چایی می‌بردم. همین‌ها! خب این خیلی قضیه [مهم] است! مسئلهٔ مهمی است که انسان ـ در کنار ایشان که هیچ ـ در کنار پیغمبر بودند [ولی باز هم منحرف شدند]! حالا پدر ما به‌جای خود، چرا ما راه دور برویم، کنار پیغمبر بودند، فردا می‌آیند انکار می‌کنند.

حکایت انس بن مالک

همان انس بن مالک! امیرالمؤمنین می‌گوید: آن روز، آن قضیّه بین من و تو اتفاق نیفتاد؟ [گفت] یا علی پیر شده‌ام حافظه من را [فراموشی]گرفته است. ای احمق بی‌شعور، پیر شدی؟! قضایای ده سال پیش و صد سال پیش یادت است آن‌وقت به اینجا که می‌رسد پیر شدی؟! آن‌وقت حضرت هم در آنجا می‌گوید: اگر پیر شدی با تو کاری نداریم ولی اگر قرار است دروغ بگویی یک پیسی در اینجای تو (صورت) درآید که دیگر نتوانی با هیچ پارچه و عمامه‌ای آن را بپوشانی. چشم‌هایت را هم خدا از تو بگیرد. فی المجلس [پیشانی‌اش] سفید شد [به قدری که] که مدام عمامه‌اش را پایین می‌کشید تا به چشمش می‌رسید تا کسی او را نبیند، کور هم شد. با دم شیر نمی‌شود بازی کرد! آن‌وقت الآن هم همه به همین کیفیت، به همین وضع [شده‌اند.]